

با تشکر از جناب عالی، در آغاز گفت وگو از فقه سیاسی چه تعریف و محدوده ای را ارائه می کنید؟

ابتدا باید توافقی را نسبت به تعریف فقه سیاسی داشته باشیم، بدون این که بخواهیم تعریف های فنی را که جامع افراد و مانع اغیار باشد، در رابطه با فقه سیاسی ارائه بدهیم. تلقی من از فقه سیاسی این است که ما در این گفت وگو، دو دسته از مسائل را که جزو مسائل فقه سیاسی است ارائه دهیم که من این دو دسته را در محدوده فقه سیاسی می دانم: یک دسته مسائلی است که به اصل حکومت، ماهیت، اختیارات، تکالیف و شکل گیری حکومت برمی گردد، که قدر مسلم آن چیزی است که ما در حال حاضر از آن به عنوان فقه سیاسی یاد می کنیم، دسته دومی از مسائل نیز وجود دارد، که متولی آنها اولاً و بالذات حکومت به عنوان حکومت است، یعنی احکام و مسائلی هستند که ذاتاً در ماهیت مسائل حکومتی هستند و جزو حوزه اختیارات و مسؤولیت های حکومت قرار می گیرند، زیرا از زمانی که وضع شده اند، با این لحاظ وضع شده اند، که لابد یک حاکمی وجود دارد و هست. بنابراین، حکومت چه در معنای بسیط آن و چه در معنای پیچیده و گسترده آن، عهده دار انجام این اختیارات و مسؤولیت ها هست، که بنده این دسته دوم را هم در حوزه فقه سیاسی می دانم. به عنوان مثال وقتی شما از فقه القضاء بحث می کنید، طبعاً در کنار آن می گویند فقه سیاسی، البته بسیاری از مسائل نیز هست که در حوزه قانونگذاری قرار می گیرد، ولی ما به آنها اطلاق عنوان فقه سیاسی نمی کنیم، مانند بسیاری از قوانین که در قوانین مدنی از عام و خاص و قوانین تجارت وجود دارد و لذا اگرچه حکومت برای اینها قانون می نویسد و مجلس قانون را تصویب می کند، ولی داخل فقه سیاسی نیست و این بخاطر این است که مجری اینها اولاً و بالذات خود مردم و مناسباتی است که در ما بین آنها شکل می گیرد، منتها چون حکومت در مقام اجرا، متولی حسن اجرای این مناسبات است، هنگامی که مناسبات به هم می خورد و اصطکاکی به وجود می آید، باید دخالت کند که ما در این تعریف قراردادی، آنها را جزو فقه سیاسی قرار نمی دهیم. بنابراین ما نباید فقه سیاسی را محدود به یک حوزه خاصی کنیم، مثل آن دسته از مسائلی که به اصل حکومت برمی گردد. و نه این که آنقدر گسترده کنیم و بگوییم: چون اسلام دین سیاست است و دین، اداره جامعه است، پس هر آنچه که در حوزه اداره جامعه بوده و تحت مقررات و ضابطه است، فقه سیاسی اند. این گونه نیست و این توسعه بی جایی است.

فقه سیاسی در حوزه های علمیه قبل از تأسیس نظام جمهوری اسلامی، چه وضعیتی داشته است.

پیش از انقلاب و شکل گیری نظام، حوزه های علمی شیعه در گذشته که درباره مباحثی هم چون اصل حکومت با صرف نظر از آن چیزی که در علم کلام بحث می شود و در باب امامت و شرایط امامت متکلمین ما بحث کرده اند، اما در کتب و منابع فقهی ما؛ اعم از فتوایی و استدلالی، مباحث مستقلاً در حوزه اصل حکومت، تشکیل حکومت، ضرورت و شرایط حکومت و وظیفه مردم ندارند و به طور مستقل به آنها نمی پرداختند. به نظر می رسد

که لاقلاً از دو جهت به این مباحث نمی پرداختند: یکی این که نوعاً زمینه ای برای اجرای این دست از مباحث نمی دیدند و هیچ فرصتی را پیش روی خود نمی دیدند، که یک حکومتی توسط افراد واجد شرایط و با شرایطی که مدنظر آنهاست تشکیل شود، ولی به نظر می رسد که این مسئله نمی تواند به عنوان تنها دلیل باشد، چون یک سری احکام دیگری نیز وجود دارد که مجری آن باید حکومت باشد. و فقها به تفصیل درباره آن بحث کرده اند، با این که حکومت صالح واجد شرایط نیز وجود نداشته است. بنابراین، یک عامل دومی را هم باید در نظر داشت که پرداختن به مبحث حکومت، حاکم و شرایط آن، به صورت مستقل و به صورت تفصیلی نتیجه آن، این می شود که حکومت های موجود مشروعیت لازم و شرایط لازم را ندارند و ممکن نیست حکومت های وقت تحمل چنین مباحثی را داشته باشند، که یک فقیهی در کتاب و یا در مباحث حوزوی خودش، مباحثی را مطرح کند که نتیجه آن به طور مستقیم این باشد که حکومت موجود مشروعیت ندارد. بنابراین محدودیتی که فقهای ما داشتند، مانع جدی برای طرح مباحث تفصیلی این گونه مباحث بود.

البته به نظر می رسد که یک عامل سومی هم بوده که برخی از فقها چه بسا حکومت غیرمعصوم را یا قبول نداشتند و یا این که تصویر روشنی از آن در ذهن نداشتند، که بخواهند درباره آن بحث کنند. اینها مربوط به بخش اول حوزه فقه سیاسی است، اما در بخش دوم فقه سیاسی، فقها به تفصیل وارد شده اند؛ یعنی به رغم اینکه حکومت صالحه ای وجود نداشته و به رغم اینکه حتی بسیاری از این مباحث را جزو اختیارات امام معصوم می دانستند، اما به تفصیل در منابع استدلالی خودشان بحث کرده اند و اصلاً این کار روال حوزه های علمیه بوده که در این گونه مباحث استدلال کنند. البته برخی از منابع فقهی هم از بعضی مباحث، فروگذار کرده اند. به عنوان مثال برخی از منابع استدلالی ما مانند مستند الشیعة مرحوم نراقی «کتاب الجهاد» ندارد؛ کشف اللثام فاضل هندی با این که شرح بر قواعد الأحکام علامه حلی است و «قواعد» خودش کتاب الجهاد دارد، اما کشف اللثام بحثی از جهاد نکرده است. یا اگر کتاب جامع المدارک مرحوم سید احمد خوانساری - رحمة الله علیه - را ملاحظه کنید. با اینکه این کتاب شرح بر کتاب مختصر النافع محقق حلی است، اما کتاب الجهاد ندارد. همه این ها برای خودشان دلیل هایی داشتند که چرا بحث نکردند، شاید در اولویت بندی های خودشان به آن اولویت نمی دادند و می گفتند که ابواب دیگر در اولویت است. یا در مواردی که بحث ولایت مطرح می شود، مثل اینکه «ولی» چه کسی است در باب ولایت پدر و مادر هر جا که لازم بوده، به تناسب بحث کرده اند، به عنوان مثال در باب کتاب الحجر درباره افرادی که محجور هستند بحث می کنند و اینکه بالاخره حق تصرف در این اموال با چه کسی است، یا برخی در کتاب البیع بحث ولایت را مطرح کردند، اما فقها به این شکل که به عنوان ولایت فقیه باشد، مطرح نکردند. البته بعضی از فقها مثل شیخ مفید مکرر مسئله حکومت فقیه و ولایت فقیه را در «المقنعه» به صورت موردی مطرح کرده و یا در جاهایی این موضوع را آورده که انسان تصور آن را نمی کند، مثلاً در کتاب الوقف، که نظارت بر وقف به عهده کیست؟ تعبیرش این است که «الناظر فی اُمور المسلمین» این جمله فقط به معنای نظارت در وقف فقط نیست، به عنوان مثال در مواردی که بحث خنثی پیش آمده، مباحث ولایت را نیز آورده است. البته اخیراً که شیخ انصاری بحث ولایت را مطرح کرده، به این موضوع بیشتر پرداخته شده، که در بیع آورده است. این بحث اختصاص به بیع ندارد بلکه در نکاح، طلاق، وقف و حتی به مناسبت هایی در بحث خمس نیز آمده که این خمس متعلق به کیست؟ چون یک نظر این است که متعلق به حاکم است، که به طبعاً این مباحث در این موارد هم مورد بررسی قرار می گیرد.

فقها در مواردی که نیاز بود، و فرصت پیدا می کردند، به این مسائل هم پرداخته اند. مثلاً در دوره صفویه در

محدوده اراضی، رساله های خراجیه چندی نوشته شد، که آیا اینها متعلق به حاکم است یا نه؟ و یا در دوره مشروطه مباحث گسترده تری نسبت به گذشته در مورد مباحث فقه سیاسی و فلسفه سیاسی مطرح شد.

پس از انقلاب اسلامی ایران، فقه سیاسی چه روندی را پیمود؟

پس از انقلاب را می توانیم به سه مرحله تقسیم کنیم: سال های اولیه انقلاب که در واقع سال های رشد و گسترش اولیه فقه سیاسی است، هم در توجه به مسائل و طرح پرسش های جدید، هم در تألیفات متعددی که صورت گرفته و هم در تدریس ها که به اقتضای نیاز نظام در حوزه شروع می شد. به عنوان مثال سال های اول برخی از مدرسان و فقها که در حال حاضر جزء مراجع کنونی هستند به اقتضای نیاز مباحث جدید مثل کتاب القضاء را شروع کردند. در مسائل مربوط به ولایت فقیه، مباحث به صورت متعدد و مکرر مطرح شد و زمانی که آقای منتظری بحث ولایت فقیه را به شکل مبسوط مطرح کرد، حدود شش سال طول کشید و اینجانب هم حضور داشتم. آقای معرفت به صورت محدود بحث ولایت فقیه را در منزل خودش تدریس می کرد، آیت الله جوادی آملی نیز بحث ولایت فقیه را مطرح کردند. افراد دیگری مانند آیت الله اردبیلی نیز مسئله فقه القضاء، فقه الحدود و دیات را تدریس کردند و خیلی از بزرگان دیگر نیز به همین مناسبت موضوع بحث خودشان را ولایت فقیه و بحث هایی از این قبیل قرار دادند.

از طرف دیگر گسترش مؤسسات علمی، فقهی و آموزش در حوزه علمیه از همان اوایل شروع، نشریاتی در این زمینه منتشر و کنگره های متعددی در همین زمینه ها، بخصوص در حوزه تبیین اندیشه های حضرت امام صورت گرفت که بخشی از آن مستقیماً به مباحث حکومت برمی گشت و لذا همه اینها به توسعه و رشد مباحث کمک کرد. چنان که انتقال برخی از مباحث و مطالب نظام به داخل حوزه ها و نیز مشکلاتی که مسؤولان در سخنرانی های عمومی، مقالات و کتاب های خودشان منتقل و یا مطرح می کردند، همه اینها کمک کرد به اینکه در حوزه اذهان متوجه پرسش های جدید و مسائل مورد نیاز شود و فقه سیاسی ما رو به توسعه بگذارد. نسل جدیدی از طلبه هایی که در این فضا تربیت شده اند، رشد کرده اند و درس خوانده اند، امروزه جزء مدرسین حال حاضر هستند و صاحب قلم و صاحب بیان در این حوزه ها بوده و در نشست های علمی حضور دارند، که ما باید همه این ها را شکر کنیم، ولی باید اعتراف کرد که بین واقعیت موجود و حقیقت مطلوب متأسفانه فاصله زیاد است و من فکر می کنم رسالت نشریه ای مثل نشریه پگاه حوزه این است که، علاوه بر این که دارایی موجود و رشد ما در این زمینه را گزارش می کند، عقب ماندگی ها را هم به درستی و بدون مجامله گزارش کند و ما فکر نکنیم که اگر گزارش کنیم، دشمن سوء استفاده خواهد کرد و فکر کنیم که این دلالت بر ضعف ما خواهد بود، بلکه این یک واقعیت است.

چه نقدها و یا نکاتی را در روند تکاملی فقه سیاسی در حوزه ملاحظه می کنید.

ما نباید نسبت به همدیگر تعارف و پنهان کاری داشته باشیم و خودمان را گرفتار شعارهایی کنیم که دادیم؛ زیرا ما شعار پیشرفت دادیم، در حالی که می بینیم واقعیت این طوری نیست. امروزه ما به بسیاری از مباحث نپرداخته ایم و حداقل 30 سال گذشته و 30 سال چیز کمی نیست فقط چند سال جنگ بود و تمام شد و ما الآن بیست و چند سال بعد از دوره جنگ هستیم و باید به این واقعیت ها توجه کنیم و گزارش درستی از پیشرفت ها بدهیم، گزارش واقع بینانه داشته باشیم؛ منصفانه و خیرخواهانه، نه به قصد تخریب، نه به قصد به حذف این و

آن، نه به قصد زیر سؤال بردن حسن فاعلی افراد. ما باید همواره بتوانیم بین حسن فاعلی و قبح فعلی و حسن فعلی و قبح فاعلی تفکیک کنیم.

بنده سال های اخیر را سال های افول، محدودیت، رکود، انسداد و در مجموع سال های ملاحظات دست و پاگیر و سال های کم کاری می نامم. و البته نمی خواهم مقطعی را ذکر کنم و بگویم که از این مقطع به بعد این اتفاق افتاده است تا برداشت هایی غیرواقعی بشود.

گسترش و تعمیق فقه از جمله فقه سیاسی مرهون سؤال و شناخت موضوع و طرح دیدگاه های دیگران است. حال باید سؤال کنیم که در این سال هایی که در اختیار داشتیم؛ یعنی در دو سه دهه ای که فرصت و امکاناتی در اختیار داشتیم و لاقلاً به ازای ساختمان هایی که ساختیم و تشکیلاتی که راه انداختیم و ادعاهایی که کردیم و شعارهایی که دادیم که شعارهای درستی هم بود، چقدر توانستیم برای حوزه ایجاد فرصت کنیم، در حوزه فقه سیاسی چقدر پیشرفت کردیم؟!

این واقعیت است که فضای حوزه نسبت به پیش از انقلاب محدودتر و بسته تر است، هر چند به ظاهر هم فکر کنیم که این گونه نیست. این مطلب را من دو بار از جناب آقای هاشمی رفسنجانی مستقیم شنیدم، به هر حال ایشان فردی است که سطح ارتباطات و اطلاعات خود آگاهی کمی از وضع کنونی حوزه ندارد و در گذشته هم جزء افراد حوزه بوده است. ایشان به صراحت می گفت که فضای کنونی حوزه ها بسته تر از قبل از انقلاب است و پیش از انقلاب فضای بازتری در حوزه بود. تصور ما این است که نظام، نظام اسلامی است، نه ساواکی و نه مأمورین نظام نامشروع شاه، اما این وضعی که برای خودمان ایجاد کردیم، فضای محدود و بسته تری است. نکته دوم که نکته قابل توجهی است این است که تضعیف استقلال علمی، سیاسی و مالی حوزه آفت بزرگی است، که متأسفانه این استقلال در سال های اخیر دچار خدشه شده است؛ یعنی حوزه ای می تواند در مباحثی چون فقه سیاسی رشد و بالندگی داشته باشد، که کاملاً احساس استقلال علمی و عملی کند؛ استقلال سیاسی و استقلال مالی داشته باشد، حوزه ای که بالاترین مقام اجرایی کشور به طور مستقیم و به عنوان هدیه رئیس جمهور، پولی را به حساب جمعی از طلبه هایی که مثلاً تبلیغ رفته اند بریزد و اطلاعیه آن در همین دفتر تبلیغات آن هم در بخش اعزام مبلغ زده شود، از این حوزه دیگر نمی توان توقع داشت که در حوزه های مختلف همچون فقه سیاسی، کاملاً آن گونه که می خواهد و می فهمد و اجتهاد اقتضاء می کند بازدهی داشته باشد.

نکته سوم، تکثرگرایی فکری، علمی و به ویژه سیاسی است. البته منظور این نیست که هر حرف بی معنا و سستی را به نام دین زد، بگوییم که این درست است و قرائت ما از دین همین است، اما شما وقتی روش اجتهاد را براساس موازین شیعی و به عنوان یک روش قطعی در حوزه ها پذیرفتید این یعنی برداشت های مختلف؛ یعنی اینکه می گوئید برداشت من و قرائت من این است، حتی در نوع اجتهاد و در این که اجتهاد چگونه باید باشد، خود اجتهاد هم اجتهادبردار هست یا نیست؟ و بالاخره اینکه نباید نظرات مخالف را به عنوان شبهه اندازی معرفی کنیم. به عنوان مثال بخش سیاسی دفتر تبلیغات جزوه ای را تحت عنوان شبهه شناسی منتشر می کند که در آن برخی از فتاوی آقایی که صاحب نظر و مجتهد هستند و امام(ره) اجتهاد آن ها را تأیید فرموده و در مناصبی بودند که شرط آن اجتهاد بوده است، چون فلان نظر را داده، این را به عنوان شبهه افکنی و شبهه سازی معرفی می کنند. به چه عنوانی و با کدام ملاک این را شبهه می دانیم و نظر فقهی نمی دانیم و نظر فقیه دیگری که هم ردیف ایشان است و یا کمی بالاتر را نظر فتوایی می دانیم، که باید همه مقلدینش به آن تن دهند، با کدام ملاک؟

نکته چهارم این است که اخلاق سیاسی در مدار و مرکزیت درستی نیست و طبعاً فقه سیاسی هم رشد نمی کند؛ زیرا اینها به همدیگر کمک نمی کنند.

نکته پنجم، این است که توقع نمی رود طلاب جوان در سطح مدارس از همان اوایل نگاه جامعی به مسائل سیاسی و حوزه فقه سیاسی داشته باشند اما مدارس را نباید تبدیل به یک فرصت برای یک جریان فکری سیاسی خاص کرد و با تبلیغات و آموزش های یک سویه طلاب جوان را که هنوز به خوبی با دستگاه فکری و فقهی و اجتهادی شیعه با آن همه ظرفیت آشنا نشده اند، به گونه ای بارآورد که شرح صدر و ظرفیت لازم برای پذیرش حضور مخالف خود و شنیدن حرف مخالف را ندارند. اگر گسترش فقه سیاسی به معنای تحکیم و توسعه یک نظر و حذف نگاه های دیگر است، البته این روش می تواند برای مدتی جواب دهد، اما اگر نشانه گسترش و تعمیق فقه سیاسی این نیست که نیست. آن هم در حوزه علمیه که تنها بر مدار علم و البته تعهد به اسلام حرکت می کند، این نحوه تربیت و آموزش طلاب درست نیست و بازدهی آن سطحی بار آمدن طلاب در این دست مباحث است.

نکته ششم اینکه، در حوزه امکان کافی برای حضور جریان های مختلف وجود ندارد. وقتی چنین فرصتی فراهم نشده طبعاً فرصتی برای طرح نظریه های رقیب نیز وجود ندارد؛ زیرا رشد آن وقتی است که نظریه رقیب نیز بتواند مطرح شود. اگر شما به جریان های مختلف امکان حضور ندادید و چگونه می خواهید فقه سیاسی تان رشد کند. نکته هفتم اینکه، مسائل علمی، فکری و اجتهادی درون حوزه یکی از مسائل مهم است. اینجا بحث های مدرسه ای است. نظام یک نظام شکل گرفته و مشروع و براساس قانون است و دارای قوانین می باشد. در همان مجلس نظرات مختلف مطرح می شود و بعد از این که مجرای قانونی اش را طی کرد، همه باید ملتزم به آن باشند. مقام عمل و مقام التزام به قانون یک مسئله است و مقامی که ما بحث علمی و بحث فقهی می کنیم، بحث دیگری است، لذا متأسفانه ما مسائل علمی، فکری و اجتهادی درون حوزوی را در خیلی از موارد و به طور مستقیم به نظام و شخصیت های نظام و افراد و جریان های حاکم پیوند می زنیم که این امر محذوراتی را پیش می آورد، لذا تا نظری مطرح می شود، فوراً می گوییم که این مخالف فلان قانون، فلان شخص و فلان جریان، و یا مخالف اصل حکومت است و این مسئله، فرصت و امکان را از افراد، مدرسان و مجتهدان در حوزه می گیرد، و آنها فکر می کنند که اگر فلان نظر را مطرح کنند، تنها به عنوان یک دیدگاه علمی به آن نگاه نمی شود، بلکه قضاوت های در حوزه مخالف با فلان جریان حاکم خودش می شود.

نکته هشتم تنگ نظری علمی و سیاسی، مانع نشر نظرات، مقاله ها، نقدها و نظریه های غیر حاکم می شود، که لابد کم یا زیاد به نمونه های آن برخورده اید. اگر شما مثلاً کتاب البیع مرحوم آیت الله اراکی را دیده باشید در آن کتاب مقدمه بحث ولایت فقیه هست، اما آنجایی که ایشان اظهار نظر می کند نیست، چرا؟ آنجا سفید است و دو یا سه خط خالی گذاشته اند و حذف کرده اند! نه این که مرحوم آقای اراکی ننوشته باشد. بلکه موقع چاپ حذف کردند!

گویا تصور ما این است که ولایت فقیه این قدر ضعیف است، که باید بحثی را که یک عالم و یک فقیه بزرگواری در گذشته انجام داده را نباید منتشر کنیم چون با این کار ولایت فقیه تضعیف می شود و یا اینکه ناشری نخواهد چاپ کند می گویند که تو می خواستی مخالفت کنی و یا اینکه علت سومی دارد. شخصیت بزرگواری مثل آیت الله اراکی را به حق به عنوان مرجع معرفی کردیم که به نظر من کار درستی هم بود، اما احتمالاً باید نشان دهیم که ایشان هم طرفدار ولایت فقیه است. وقتی ایشان به دیدار حضرت امام می رود، دستش را روی سینه می گذارد و

سه مرتبه می گوید: السلام علیک یا بن رسول الله! این برای ما مهم است، یعنی اینکه ایشان در مقام عمل ولایت فقیه را قبول دارد، هرچند در حجره مدرسه و یا در تدریس نتوانسته باشد اختیاراتی را برای فقیه در حدی که ما قائل هستیم اثبات کند خوب این بهتر است یا اینکه کسی ولایت فقیه را قبول داشته باشد، اما در عمل مستقیم و غیرمستقیم با آن مقابله بکند و در مقابل آن بایستاد.

یا در جلسه دفاعیه کارشناسی ارشد، یکی از دوستان مطرح کرده بود که در باب ولایت فقیه دو تا مبنا است: یک مبنا نصب است و دیگری مبنای انتخاب و اکثر قائلین به ولایت فقیه، طرفدار نصب هستند. آقای داور محترم اعتراض کرده بود که نظریه انتخاب در حد مطرح کردن نیست و شما به عنوان یک نظر نباید این موضوع را در اینجا مطرح کنید، در حالی که اگر هم این مبنا را قبول نداشته باشیم اما به عنوان یک واقعیت که نمی توانیم نادیده بگیریم. واقعیتی که اگر مسائلی که پیش آمد نبود و این می شد مبنا اصلی برای موضوع ولایت فقیه در نظام ما در حالی که گفته می شود چرا این موضوع به عنوان یک نظریه در کنار نظریه نصب مطرح شده است؟ آیا فکر می کنید که در چنین فضایی فقه سیاسی رشد کافی می کند؟ بنده در دوره ای که مسئولیت مجله حکومت اسلامی در مرکز تحقیقات اسلامی دبیرخانه خبرگان رهبری را داشتم یکی از دوستان مقاله ای نوشته بود در دفاع از شورای نگهبان که باید باشد و احکام حکومتی باید از مجرای آن شورا بگذرد و نویسنده مقاله هم موافق بحث موجود ولایت فقیه در جامعه بود، ولی در پاورقی نوشته بود که البته این نظر ما صرف نظر از عملکرد شورای نگهبان است (در همین حد) که ممکن است هر پژوهشگری چنین چیزی بنویسد و بگوید که من مباحث کلی را بیان می کنم و اگر انتقادی به عملکرد است ربطی به مباحث کلی ندارد. یادم هست وقتی این موضوع چاپ شد به او اشکال کردند که چرا شما همین نکته را در پاورقی آورده اید! آن هم نشریه وابسته به خبرگانی که مسئولیت نصب و عزل و نظارت و غیره را بر عهده دارد! به نظر شما آیا در این فضا، فقه سیاسی می تواند رشد کند؟ همین مقدار هم که رشد کرده واقعاً خیلی معجزه است. و از جمله اصالت ها و مقاومت هایی برمی گردد که در حوزه وجود دارد.

روند پژوهش های فقه سیاسی را در موسسات و نهادهای علمی حوزوی چگونه ارزیابی می کنید.

مؤسسات و مراکز نیز در همین فضا فعالیت می کنند. علاوه که بخش عمده ای از طرح ها و پژوهش ها سفارشی است و به هر حال اگر هم سفارشی نباشد، به گونه ای است که به جایی برنخورد، یعنی اگر حضرت امام می فرمود: «ما مأمور به تکلیف هستیم، نه مأمور به نتیجه» برخی از ما برعکس عمل می کنیم! ما بیشتر به دنبال این هستیم که نتیجه این کار چه می شود، در حالی که ما باید اجتهاد کنیم و به جلو برویم، نتیجه هر چه بود و پیش آمد همان باشد. که عرض می کنم سخن قبلی به هر حال در ادامه نتیجه این وضعیت این شده که فقه سیاسی ما نه تنها دچار رکود و انسداد است، بلکه در مجموع، تفکر و دیدگاه سیاسی موجود مانند نوزاد ناقص الخلقه ای است که تناسب اندام ندارد. مثلاً سربزرگ و اندام کوچک این سر به تن این نمی خورد. دست خیلی بلند و پاکوتاه است و تناسب اندام ندارد. یعنی ما در جایی یکسری چیزها را خیلی بزرگ کردیم و فرصت برای طرح دیدگاه های دیگران ندادیم و آنجاها ضعیف شدند و تناسب وجود ندارد. این در حالی است که فتح باب اجتهاد یک اصل شیعی است و به آن افتخار می کنیم که مایه تمایز فقه ما با فقه دیگران است. دیگرانی که برخی از آنان مانند شیخ مصطفی مراغی در دهه های اخیر قائل به انفتاح باب اجتهاد در چارچوب مذهب شان شده اند ما باید ملتزم به تمام لوازم انفتاح باب اجتهاد باشیم به ویژه در حوزه مسائلی که تاکنون تجربه عملی گسترده

ای درباره آن نداشتیم و شدیداً در آنها نیازمند اجتهاد هستیم، زیرا یک وقت مسائلی وجود دارد که سال ها یا قرن ها گفته اند و اگر اجتهاد جدید هم نباشد، اما ادبیات و منابع آن خیلی غنی است، اما در حوزه حکومت فقه سیاسی که به اصل حکومت برمی گردد ما کتابخانه فقهی غنی، که مثل سایر ابواب باشد، نداریم چون تازه حکومت تشکیل داده ایم، و پرسش ها تازه به وجود آمده است.

در این جا لازم است تا جمله ای را از حضرت امام و مقام معظم رهبری نقل کنم. حضرت امام در صحیفه نور جلد 21، ص 176 - 177 می فرماید: «کتاب های فقهای بزرگوار اسلام پر از اختلاف نظرها سلیقه ها و برداشت ها، در زمینه های مختلف نظامی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عبادی تا آن جا که در مسائلی که ادعای اجماع شده است قول و اقوال مخالف وجود دارد و حتی در مسائل اجماعی هم، ممکن است خلاف پیدا شود. - تا آنجا که می فرماید: - در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضاء می کند که نظرات اجتهادی فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود. و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد».

در اینجا جمله ای از مقام رهبری می خوانم، ببینید که اجتهاد در اصول را تا کجا برده اند. ایشان در سال 1374 در مدرسه فیضیه فرمود: «فقاہت یعنی شیوه استنباط، که خود این هم احتیاج به پیشرفت دارد. این که چیزی کامل نیست، بلکه متکامل است، نمی شود ادعا کرد که ما امروز دیگر به اوج قله فقاہت رسیده ایم و دیگر بهتر از این شیوه نخواهد شد. از کجا معلوم است. شیخ طوسی، علامه به آن عظمت، فقاہت داشت، فتاوی ایشان را در یک مرحله فقهی ببینید، امروز کدام مجتهد حاضر است که آن گونه بحث کند آن فتاوا ساده و سطحی است. مجتهد امروز هرگز حاضر نمی شود آن طور کار کند و استنباط نماید. فقاہت در دوره های متعددی تکامل پیدا کرده است» - تا آنجا که می فرمایند: «چه دلیلی دارد که فضلاء، بزرگان و محققان ما نتوانند به این شیوه بیفزایند، و آن را کامل کنند. ای بسا خیلی از مسائل دیگر را دربرگیرند، خیلی از نتایج عوض گردد، خیلی از روش ها دگرگون شود. روش ها عوض شد، جواب ها و مسائل نیز عرضه خواهد شد، و فقه طور دیگری می شود. این از جمله کارهایی است که باید بشود. گشودن آفاق و گستره های جدید در امر فقاہت لازم است، چه دلیلی دارد که بزرگان و فقها و محققان ما نتوانند این کار را بکنند. حقیقتاً بعضی از بزرگان این زمان و نزدیک به زمان ما از لحاظ قوت علمی و دقت نظر از آن افراد کم تر نیستند، منتها باید این اراده در حوزه به حرکت در آید؛ اراده واقعاً نیست یک میل هایی است، ولی اراده نیست باید این گستاخی و شجاعت پیدا شود و حوزه آن را بپذیرد. البته این طور نباشد که هر که هر صدایی بلند کرد، حوزه آن را قبول کند. قبول کردن، یک مسأله است، اجازه طرح، مسأله دیگر».

این نسبت به فتح باب اجتهاد. باز این در حالی است که حتی مخالفت با اجماع نیز - همان که من از حضرت امام (ره) خواندم - یک امر رایجی بوده و هست خود دفتر تبلیغات در مجموع رساله های شهید ثانی که در 2 جلد چاپ کرده، در جلد دوم همین مجموعه در یک رساله از شهید ثانی آمده است که آن دسته از اجماعاتی که شیخ طوسی ادعا کرده و خودش با آن مخالفت کرده است. از کتاب نکاح به بعد ایشان حدود سی و پنج مورد را ذکر کرده است. سید مرتضی هم همین حرف را دارد. مرحوم فاضل توستری صاحب کشف القناع که موضوع آن حجیت اجماع است، این موارد را به بیش از یکصد مورد رسانده است. عبارتی که مرحوم شهید دارند و در ابتدای آن رساله است، این است: «هذه رسالة تشتمل على مسائل ادعى فيها الشيخ الاجماع مع ان نفسه خالف في حكم ما ادعى الاجماع فيه افردها للتنبيه.... بدعوى الاجماع» تاگفتند مسئله اجماعی است، فقه نباید فوراً

فربب بخورد و بگوید که دیگر نباید حرف بزنی، نه «فقد وقع الخطأ و المجازفة كثيراً» جُزاف گویی و اشتباه در ادعای اجماع بسیار واقع شده است «من کل واحد من الفقهاء سيما من الشيخ و المرتضى رحمهما الله» اگر مراجعه کنید می بینید که موارد فقط این ها نیست و موارد متعددی وجود دارد. همان طور که فاضل تستری در کتاب کشف القناع آورده اند.

خلاف شیخ طوسی برای گزارش مسائل اختلافی ما بین شیعه و فقههای سایر مذاهب است، که ما با آن کاری نداریم، اما مختلف الشیعه علامه برای چه کسی است؟ برای فقههای خودمان است که اختلاف کرده اند. موضوع کتاب مفتاح الکرامه چیست؟ موضوع آن همین است که انظار و اقوال مختلف را نقل کند، مثلاً در بحث خمس - که خود حقیر درباره آن تحقیق کرده ام - نزدیک به 19 قول در آن قطعی است و احتمالاً 20 قول درباره خمس وجود دارد. در تسبیحات اربعه در اینکه آیا تسبیحات اربعه خوانده شود یا سوره حمد، هفت قول وجود دارد. و در کیفیت تسبیحات اربعه نیز پنج قول وجود دارد. حال اگر این اقوال را درهم ضرب کنید ببینید چند قول می شود! سالیان متمادی است که مقام معظم رهبری درباره کرسی های آزاداندیشی در حوزه ها و دانشگاه ها سخن گفته اند، آیا این تاکیدات در روند فقه سیاسی تاثیر ملموس داشته است.

ما تأکیدهای زیادی به ضرورت کرسی های نظریه پردازی در حوزه داریم که باید به لوازم آن هم پایبند باشیم و آن را دنبال کنیم، البته حوزه خود بزرگ ترین کرسی نظریه پردازی است. نظریه پردازی، یعنی در آنجا حرفی زده می شود که جدید است و این حرف نو و جدید ممکن است پذیرفته شود و ممکن است پذیرفته نشود، ممکن است به مذاق علمی من خوش بیاید و ممکن است به مذاق علمی من خوش نیاید.

آیا نکته دیگری نیز در ارزیابی وضع موجود فقه سیاسی دارید؟

نکته آخر این است که فلسفه عمده انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی گسترش آزادی فکر و بیان بوده است. این گسترش آزادی فکر و بیان، هم «قبل البیان» و هم «بعد البیان» بوده است. وقتی آزادی بیان گفته شد، فرد باید بعد از آن هم احساس امنیت کند که اگر اظهارنظر کرد دچار مشکل نشود. من به عنوان شاهد مطلب شهید مطهری(ره) را بیان می کنم که ایشان کشته و شهید راه همین آزادگویی است: شهید مطهری 20 روز قبل از پیروزی انقلاب؛ یعنی در دوم بهمن 1357 در دانشکده الهیات سخنرانی داشتند و در آنجا مطالبی گفتند که من برخی از عبارات را برای شما می خوانم تا بدانید ما به جای این که در آزادی بیان و فکر رشد کنیم چقدر عقب گرد کرده ایم، ایشان می فرمایند: «من اعلام می کنم که در رژیم جمهوری اسلامی هیچ محدودیتی برای افکار وجود ندارد و از به اصطلاح کانالیزه کردن اندیشه ها خبر و اثری نخواهد بود. همه باید آزاد باشند که حاصل اندیشه ها و تفکرات اصلی شان را عرضه کنند. البته تذکر می دهم که این امر سوای توطئه و ریاکاری است، توطئه ممنوع است، اما عرضه اندیشه های مستقل آزاد».

بعد در ادامه می گوید: «من به همه دوستان غیرمسلمان اعلام می کنم که از نظر اسلام تفکر آزاد است، شما هرگونه که می خواهید بیندیشید و هر جور می خواهید عقیده خودتان را ابراز کنید، به شرطی که فکر واقعی خودتان باشد. هر طور که می خواهید بنویسید، بنویسید، هیچ کس ممانعتی نخواهد کرد».

بالاخره ما با این وعده ها انقلاب کردیم. در ادامه می گوید: «من در همین دانشکده، چند سال پیش نامه ای به شورای دانشکده نوشتم و در آن تذکر دادم که یگانه دانشکده ای که صلاحیت دارد یک کرسی را اختصاص به

مارکسیسم بدهد، همین دانشکده الهیات است، ولی نه اینکه مارکسیسم را یک استاد مسلمان تدریس کند، بلکه استادی که واقعاً مارکسیسم را شناخته باشد و به آن مؤمن باشد، مخصوصاً به خدا معتقد نباشد، می باید به هر قیمتی که شده است از چنین فردی دعوت کرد تا در این دانشکده مسائل مارکسیسم را تدریس کند، بعد ما هم می آییم و حرف هایمان را می زنیم، منطق خودمان را می گوئیم، هیچ کس هم مجبور نیست منطق ما را بپذیرد. نباید این گونه فکر کرد که چون اینجا دانشکده الهیات است نباید در آن مارکسیسم تدریس شود، خیر، مارکسیسم باید تدریس شود آن هم توسط استادی که معتقد به مارکسیسم است. فقط باید جلوی دروغ و حقه بازی را گرفت؛ یعنی دیگر یک مارکسیست نباید تمسک به آیه قرآن کند و بگوید: فلان آیه قرآن اشاره به فلان اصل مارکسیسم است. ما با این شیوه مخالفیم. این خیانت به قرآن است. و به دلیل همین آزادی ها بود که اسلام توانست باقی بماند؛ یعنی اگر ما خواهان ماندگاری اسلام هم هستیم باید این آزادی ها را بدهیم. اگر در صدر اسلام در جواب کسی که می آید و می گفت من خدا را قبول ندارم، می گفتند: بزنید و بُکشید، امروز دیگر اسلامی وجود نداشت، اسلام به این دلیل باقی مانده که با شجاعت و با صراحت با افکار مختلف مواجه شده است.» بعد هم داستان مفضل را می گوید و بعد دوباره تأکید می کند که: «در آینده هم اسلام فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف است که می تواند به حیات خود ادامه دهد. و من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی جلوگیری از ابراز عقاید دیگران است، از اسلام فقط با یک نیرو می توان پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها.»

در سخنرانی دیگرشان که انتشارات جامعه مدرسین در همان اوائل انقلاب آن را به چاپ رسانده، آمده است: «از آنجا که ماهیت این انقلاب ماهیتی عدالت خواهانه بوده است، وظیفه حتمی همه ما این است که به آزادی ها به معنای واقعی کلمه احترام بگذارند؛ زیرا اگر بنا شود حکومت جمهوری اسلامی زمینه اختناق را به وجود بیاورد، قطعاً شکست خواهد خورد، البته آزادی غیر از هرج و مرج است و منظور ما آزادی به معنای معقول آن است. هر کسی می باید فکر و بیان و قلمش آزاد باشد و تنها در چنین صورتی است که انقلاب اسلامی ما راه صحیح پیروزی را ادامه خواهد داد. اتفاقاً تجربه ها نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری و لو از سوء نیت برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده است، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد برخورد آراء و عقاید به وجود بیاید به طوری که صاحبان افکار مختلف بتوانند حرف هایشان را مطرح کنند و ما هم در مقابل، آراء و نظریات خودمان را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود که اسلام هرچه بیشتر رشد می کند.» بعد هم ایشان وارد مثالی شده اند.

بنابراین؛ اگر می خواهیم فقه سیاسی رشد کند، چاره ای نداریم جز اینکه این فضا را درست کنیم. متأسفانه در سال های اخیر این فضا گرفتار محدودیت شده است. اگر شما فهرست افراد مدعو به مدرسه فیضیه و سالن اجتماعات آن را به عنوان کارشناسی و صاحب نظر ملاحظه کنید می توانید قضاوت کنید که اجمالاً آیا فضای رشد افکار مختلف و طرح پرسش ها را ما داشته ایم یا خیر؟

به نظر می رسد که در بحث آزاداندیشی در حوزه، ما نیامدیم برنامه ای را تعریف و مرزبندی کنیم که مباحث علمی کجا باشد و مباحث اجرایی کجا باشد و لذا این خلط که مدیران اجرایی ما، مدیران علمی شده اند این مشکل را به وجود آورده است. حضرت عالی بفرمایید که در تعمیق و رونق بخشیدن به فقه سیاسی در حوزه، در قلمر آموزش و پژوهش چه پیشنهادهایی دارید؟

مطلب شما کاملاً درست است. من هم تأکید داشتم که بین مباحث طلبگی و حوزوی و به اصطلاح علمی و پژوهشی خودمان و بین آن چیزی که مبنای عملی نظام و قانون است و اشخاصی که در نظام هستند را باید تفکیک کرد. متأسفانه این تفکیک صورت نمی‌گیرد. هیچ اشکالی ندارد و حتی موافق هستم و یکی از راه کارهای من همین است که مسئولین کشور؛ اعم از اجرایی و غیراجرایی در حوزه های علمیه حضور پیدا کنند تا طرح پرسش شود و انتقال موضوعات صورت گیرد؛ یعنی حوزه ها را در موضوع شناسی کمک کنند، لذا وقتی به اینجا می آیند، از این حیث بیایند، نه از حیث خط و نشان کشیدن علمی. چنان که در حوزه ها وقتی بحث آموزشی و پژوهشی می شود، نه به عنوان تخریب آن چیزی که در نظام می گذرد و تخریب اشخاص و یا جریان ها، نه ؛ زیرا ثبوتاً می خواهند که ببینند به چه نتیجه ای می رسند. در مقام اجرا خیلی از ملاحظات وجود دارد. مصالح دیگری نیز اقتضاء می کند و همواره این مصلحت اندیشی در مقام استنباط نیست، بلکه در مقام ابراز و اثبات است و ممکن است در این مقام نظر یک فقیه مانند حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) که می گوید: ازدواج با اهل ذمه و اهل کتاب اشکال ندارد. دربار به صورت غیرمستقیم از ایشان استفتاء کرد؛ چون شاه می خواست با یک زن یا دختر ایتالیایی ازدواج کند، مرحوم آیت الله بروجردی متوجه شد که این استفتاء قضیه ای را به دنبال دارد. با اینکه ایشان در این استفتاء نظرشان این بود که ازدواج با اهل کتاب اشکال ندارد، اما به دلیل اینکه اگر این را مطرح کند شاه مملکت شیعی می رود و با یک زن غیرمسلمان ازدواج می کند و این یک امر مفسده آور است و درست نیست، در فتوای خود تجدیدنظر نکرد، بلکه فتوای خود را اظهار نکرد، گفت: طبق نظر مشهور فقهای شیعه ازدواج با اهل کتاب جایز نیست، و در واقع جلوی آن مفسده را گرفت بدون اینکه در فتوای خود تغییر ایجاد کند و جلوی اجتهاد خود را بگیرد. ما باید بین مقام اثبات عمل؛ یعنی اجرا و مقام اظهارنظر تفکیک کنیم.

چه راهکارهایی را برای تقویت تضارب آراء و شکل گیری کرسی های آزاد اندیشی در حوزه، که در فرآیند آن تقویت فقه سیاسی رخ دهد، پیشنهاد می کنید.

در جواب سؤال من چند نکته را به تفصیل عرض می کنم: به نظر من قبل از اینکه راهکار عملی و اجرایی را ترسیم کنیم، که البته به یک مصاحبه و یک گفت و گو محدود نمی شود و در توان نیست، به نظر می رسد که باید توجه کنیم و برچند محور به عنوان اصول اولیه برای رونق و تعمیق فقه سیاسی تأکید کنیم. ما باید اول ببینیم که این اصول چه جایگاهی در حوزه دارند و اگر این اصول و پایه ها را نپذیریم و بر آن تأکید نکنیم به عنوان اصول حاکم و فراگیر راهکار نوشتن معنا ندارد. این باید به عنوان جهان بینی علمی ما برای حوزه پذیرفته شود و بعد در آن فضا و جهان بینی بیندیشیم که در این فضا و جهان بینی از این اصول در جهت رشد علوم و فقه سیاسی استفاده کنیم.

1. ما باید ضرورت تضارب آراء را به عنوان یک اصل حاکم بپذیریم و کاری نداشته باشیم که نتیجه این تضارب آراء چه می شود. ما نباید تابع نتیجه باشیم. ما وظیفه داریم سراغ ادله برویم و تابع نتیجه نیستیم؛ بارها گفته ایم که علامه حلی وقتی خواست مسئله نجس نشدن چاه را بگوید اول چاهی را که خود در خانه داشت پر کرد تا بتواند مسئله بئر را بگوید. برادران عزیز ما از این چاه های عمیق در خانه های خودمان در خانه فکر، عمل، نظام و جامعه زیاد داریم. بعد فکر می کنیم که اگر نگاه نکنیم که نتیجه این تحقیق و پژوهش چه می شود. نکند که آن چاه خشک شود. یعنی حکومت به ما جهت دهد و پرسش ایجاد کند، ولی وقتی می خواهیم پاسخ دهیم می گوییم فرض این است که موضوع را شناخته ایم، حال می خواهیم سراغ ادله برویم و چاه های منافع و محافظه

کاری خودمان را و حفظ موقعیت خودمان را پر کنیم. حالا یک وقت شرایط و عمل سیاسی است که مبتلا به است به آن کاری نداریم، ولی یک وقت بحث طلبگی خودمان است، که باید چاه های خودمان را پر کنیم و تضارب آراء را با صرف نظر از نتیجه آن بپذیریم.

2. تقویت امنیت فکری و علمی و پرهیز از حربه تکفیر و تفسیق (اگر تکفیر نمی کنند، تفسیق می کنند و اخیراً حربه بدعت گذاری و یا ضدیت با ولایت فقیه و ضدیت با انقلاب اضافه شده است). اگر این گونه باشد با این همه نظرات مختلفی که در فقه وجود دارد، باید بگوییم که فقها ضدهمدیگر هستند. و تا اظهارنظر کنند کمترین چیزی که به او می زنند ضد ولایت فقیه و ضد انقلاب است، اگر او را وابسته به جایی ندانند. یک کسی را می بینید که یک عمر دفاع کرده و در دفاع از ولایت فقیه و در مقابله با انحرافات کتاب ها نوشته، اما با یک اظهارنظر او را ضد ولایت فقیه می خوانند.

3. ضرورت گسترش ادب نقد و اخلاق سیاسی و تحمل مخالف است، که ما متأسفانه طلبه ها را در سطح مطلوب بار نمی آوریم و بیشتر به صورت یک جانبه مسائل را مطرح می کنیم. آدمی که بدون شرح صدر علمی باشد هرچه از جهت علمی بالاتر برود طبعاً ممانعت او از طرح نظر دیگران بیشتر می شود. ادعای او، مخالفت او و سرکوبی علمی او نسبت به دیگران بیشتر خواهد بود.

اخلاق سیاسی یعنی ادب نقد مخالف، یعنی برخورد با نظر مخالف.

4. اصل چهارم به رسمیت شناختن استقلال حوزه ها از جانب اصحاب قدرت و خود حوزویان.

اخیراً یکی از مسئولان گفته بود که ما به همان اندازه که برای دانشجویها بودجه در نظر می گیریم، برای طلبه ها هم سرانه بودجه در نظر می گیریم، که مسئولان حوزه گفتند که اولاً این مطلب خلاف واقع است و واقعیت ندارد، و ثانیاً این افتخار نیست، بلکه برای حوزویان عار است، آن چیزی که تعیین کننده افتخار است، بستگی به حکومت مشروع و نامشروع نیست، بلکه وابستگی به اصل قدرت است ولو قدرت مشروع باشد. آن چیزی که حیات حوزه های شیعی بوده است نه این است که وابسته به قدرت ها نامشروع نبوده است، نه، اساساً وابستگی نبوده و نداشته است.

من یادم است در همان سخنرانی که مقام رهبری در مدرسه فیضیه داشتند، ایشان نسبت حوزه را با نظام تبیین کردند. این که حوزویان بخواهند از نظام کاملاً جدا باشند و اصلاً هیچ ارتباطی نداشته باشند، نه، ما طرفدار چنین چیزی نیستیم، اما حوزه مستقل است که می تواند به نظام خدمت کند و حوزه ای که هرجا خواستی بودجه آن را کم یا زیاد کنی و وابستگی پیدا کرد، دیگر آن حوزه نخواهد بود و بعد هم صرفاً وابستگی مالی نیست، بلکه به دنبال آن، وابستگی سیاسی هم می آورد، وابستگی سیاسی هم چیز کمی نیست.

5. پذیرش و ترویج این اصل که تعمیق و گسترش علوم (فقه و خصوص فقه سیاسی) با تکثرگرایی تلازم عادی دارند. نمی گویم تلازم عقلی تا شما بگویید که برهان آن چه هست؟ چرا در حوزه فقط برخی افراد و برخی جریانات امکان حضور دارند؟ اگر افراد و طیفی که در گفتمان ها و طرح مسائل سیاسی در سال های اخیر به آن توجه می شود، عمق محدودیت و تنگ نظری برای معلوم می شود، نظریه ها هرچه قدر هم مهم باشد قداستی ندارد، بلکه فقط یک نظریه است برای اینکه خود اجتهاد قداستی ندارد، اجتهاد یک روش بشری است که اسلام بر آن صحه گذاشته است، فقها اجتهاد را به عنوان یک روش عقلایی پذیرفته اند، همچنان که حجیت خبر واحد را به عنوان مبنای عقلایی پذیرفته اند، اجتهاد هم یک روش بشری است و لذا اختصاصی به فقه ندارد و در سایر علوم هم وجود دارد. مهم ترین نظریه ها نظریه است و یک اصل مسلم دینی نیست، اگر امری جزء قطعیات دین باشد که

اساساً اجتهاد بردار نیست ما اگر بخواهیم به فقه رونق ببخشیم باید این اصولی را که عرض کردم رعایت کنیم. چند راهکار دیگر هم عرض می کنم: یکی اینکه تشکل های علمی و سیاسی را در حوزه گسترش بدهیم؛ یعنی تشکل های غیررسمی و غیرمرتبط با مدیریت، یعنی این تشکل ها بتوانند در حوزه فعال شوند، مانند انجمن های علمی که شکل گرفته است.

هنوز انجمن فقهی گویا به خاطر همین محذوراتی که وجود دارد، شکل نگرفته است. در علوم دیگر شکل گرفته، ولی در فقه هنوز انجمن علمی شکل نگرفته است و همچنین تشکل های سیاسی، اینها خیلی پرهیز دارند که در حوزه، تشکل سیاسی باشد، زیرا گمان می رود اگر تشکل های سیاسی باشد، حوزه از هم می پاشد، در حالی که اینگونه نیست. بله، یک وقتی هست که تشکل به قصد برهم زدن نظام است، که ما چنین چیزی را توصیه نمی کنیم، اما اینکه یک تشکل سیاسی بتواند یک فکر سیاسی را دنبال کند، سؤالاتی را مطرح نماید و جلساتی را بگذارد و افرادی را دعوت کند، که در واقع این کار طرح سؤال می شود در حوزه،

دوم؛ امکان حضور چهره های علمی، سیاسی کشور در حوزه است که من اتفاقاً موافق هستم که آنها حضور پیدا کنند، منتها از طیف های مختلف باشند. و اگر هم به عنوان مسئول دعوت می کنیم دیگر توقع نداشته باشند که هرچه را که گفته اند اینجا فقط توجیه بکنند و ما بشویم سخنگوی آنها. البته جلسات نیز فقط پیش از ایام تبلیغی ماه رمضان و محرم نباشد. گاهی نیز پس از برگشت مبلغان از تبلیغ باشد تا اینان گزارش دهند که در جامعه چه می گذرد! شهید مطهری دنبال این بود که در دانشکده الهیات استاد مارکسیست مؤمن به مارکسیسم را بیاورد و از عقیده خود دفاع کند، در حالی که ما در مدرسه فیضیه در گفتمان هایمان که برای طلبه ها است فقط از افرادی موافق خودمان دعوت می کنیم. آیا از انظار مختلف و صاحب نظران مختلف دعوت می کنیم؟ نباید حداکثر هنر ما این باشد که در نشریات و رسانه ها سؤالات و اشکالاتی از آنها پیدا کنیم و هرجوری هم که خواستیم آنها را تقریر کنیم و به گونه ای هم تقریر کنیم که بتوانیم به آنها جواب بدهیم! نه آن گونه که اشکال می گوید.

مرحوم شهید مطهری این گونه نبود. او می گفت آنها بیایند و مارکسیسم را مطرح کنند و ما نقد کنیم. آن وقت ما حاضر نیستیم حتی مسلمان ها را و شیعیان را و حتی معتقدین به انقلاب و نظام را بپذیریم، نه اینکه حاضر نیستیم آنها را بپذیریم، بلکه آنها را حذف می کنیم و شخصیت کسانی را که از نظر فکری یا سیاسی قبول نداریم مخدوش می کنیم. آن وقت می خواهیم در این فضا چه چیزی رشد کند؟!

سوم، ترویج بحث های موضوع شناسانه و طرح پرسش است، مثل رویت هلال ماه، که ما باید بحث های موضوع شناسانه را در حوزه گسترش بدهیم. موضوع جدید؛ یعنی پرسش جدید، یعنی شبهات حکمیه. و اگر موضوع را مطرح می کنند به هدف شبهات حکمیه است و در واقع شبهات حکمیه را مطرح می کنیم. و نکته آخر تأکید برانفکاک و انفصال مباحث علمی درون حوزوی با تضعیف نظام است. مکرر باید بگوییم که مباحث درون حوزه ی ربطی به تضعیف مبانی نظام ندارد. مبانی نظام را این قدر سست نگیرید که با نظر فلان کس که در درس خارج خود گفته و یا در مقاله مطلبی گفته تضعیف می شود. در این کنگره ها به دنبال تأیید و مؤید گرفتن آن شخصیت کنگره ای برای خودمان نباشیم. در این صورت مرتکب تحریف می شویم.

برای رشد فقه سیاسی اگر شهید اول را آن گونه که هست معرفی کردید و مرحوم نراقی را آن گونه که هست معرفی کردید آن وقت باعث می شود که نراقی هایی که الآن در قید حیات هستند با اختلاف مراتبی که دارند به وسط بیایند و نظرات خود را مطرح کنند و آن وقت خودشان آن قدر تحفظ دارند که مواظب باشند تا نظام ضربه

ای نخورد. در مجموع اگر فرض بگیریم کسی هم که اظهارنظر کرده به قصد تضعیف باشد (هرچند نمی توانیم نیت افراد را بخوانیم که به قصد تضعیف است یا نه؟ اصلاً این نیت خوانی هاست که کار را مشکل کرده است). ما باید سرجمع حساب کنیم که جلوی 100 نظر را بگیریم تا 10 تای آنها و یا 20 تای آنها به ما ضربه نزنند و از بقیه آن محروم بمانیم. بهتر است یا اینکه ما اجازه بدهیم این 100 نظریه اظهار بشود، هرچند 10 - 20 تای آنها اوقات ما را تلخ می کند ولی در مجموع و در دراز مدت (چون اسلام برای همه اعصار است و دوره ریاست جمهوری و یا مجلس نیست که تمام شود) باعث بالندگی و رشد می شود آیا کدام بهتر است و عقل کدام یک را می پسندد؟